

صلى الله
عليه
وسلم

کودکانی در محضر پیامبر

(۱)

عبدالله بن عباس

عالم اسلامی و مفسر قرآن کریم

نوشته:

ابراهیم محمدحسن الجمل

محمد صدیق المنشاوی

ترجمه:

ناصر مریوانی

عنوان کتاب:

کودکانی در محضر پیامبر ﷺ

عنوان اصلی:

أطفال حول الرسول صلى الله عليه وسلم

نویسنده:

ابراهیم محمد حسن الجمل، محمد صدیق المنشاوی

ترجمه:

ناصر مریوانی

موضوع:

تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

أ.....	فهرست مطالب
۱.....	مقدمه
۵.....	عبدالله بن عباس، عالم اسلامی و مفسر قرآن کریم
۶.....	دوران تولد
۸.....	هجرت عبدالله
۹.....	ابن عباس در خانهٔ پیامبر ﷺ
۱۱.....	دعای پیامبر ﷺ برای عبدالله
۱۳.....	دیدن جبرئیل علیه السلام
۱۵.....	نبوغ زودرس
۱۸.....	علاقه به علم و دانش
۲۰.....	بردباری علما و دانشمندان
۲۱.....	جهاد و مبارزه او
۲۳.....	عبادت و پرهیزگاری عبدالله
۲۴.....	شعر و شاعری
۲۵.....	پاسخ ابن عباس به پرسش‌های پادشاه روم
۲۷.....	تواضع و قدرشناسی
۲۸.....	تعریف و تمجید یاران پیامبر ﷺ و تابعین از ابن عباس
۳۱.....	درگذشت ابن عباس

مقدمه

(به قلم عبدالتواب یوسف برندهٔ جایزه ملک فیصل در داستان‌نویسی)

تمام مؤمنانی که در محضر رسول خدا ﷺ بوده‌اند، اعم از مرد و زن و کودک، جزو یاران ایشان محسوب می‌شوند و نزد مسلمانان از جایگاه و منزلت والایی برخوردارند. چند سال پیش مجموعه داستان‌هایی با نام «مردانی در محضر پیامبر ﷺ» به رشته تحریر درآمد. شایسته بود کسانی هم در مورد «کودکانی در محضر پیامبر ﷺ» مجموعه داستان‌هایی را بنویسند تا کودکان و نوجوانان قهرمان و شجاع زمان پیامبر ﷺ را به ما معرفی کند. البته نه فقط دوران کودکی‌شان؛ بلکه ما را از وقایع بعد از کودکی آنها هم باخبر کند. همچنین برای ما از این که چگونه پیامبر گرامی ﷺ را سرمشق و الگو، و راه و روش اسلامی را برنامهٔ زندگی‌شان قرار داده و در نتیجهٔ این‌ها به چه پیروزی‌ها و رستگاری‌هایی دست پیدا کردند، سخن بگوید.

وقتی که زنده به گور کردن دختران را به یاد می‌آوریم، می‌بینیم که زندگی کودکان و به ویژه دختران قبل از اسلام، یعنی در دوران جاهلیت مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفت. نباشد فراموش کنیم که بزرگترها در آن زمان نسبت به بچه‌ها سهل‌انگاری می‌کردند و آنقدر نسبت به بچه‌ها بی‌توجه بودند که حتی در امور ضروری زندگی نیز از آنها مواظبت نمی‌کردند. تا این که معلم مهربان و دلسوز بچه‌ها یعنی حضرت محمد ﷺ مبعوث شد تا روش جدیدی را برای تربیت کودکان و چگونگی رفتار پسندیده با آنها را به مردم جاهل آن زمان یاد بدهد. به طوری که در این رابطه گفته‌های نورانی و پربرکت حضرت محمد ﷺ نور، رحمت و چراغ

راهنمای کسانی است که بخواهند کودکان خود را بر اساس درست و اصولی تربیت نمایند.

مثلاً فرموده است:

«تمام مردم نزد خداوند به منزلهٔ یک خانواده می‌باشند، محبوب‌ترین آنها نزد خداوند، مفیدترین و سودمندترینشان برای خانوادهٔ او می‌باشد»^۱.

«خداوند در مورد فرزندانان شما را به نیکوکاری و رفتار خوب توصیه می‌نماید»^۲.

«در بخشش و هدایا میان فرزندانان مساوات و برابری را رعایت کنید»^۳.
«از خدا بترسید و در مورد رفتار با فرزندانان عدالت و برابری پیشه کنید»^۴.

این سخنان زیبا ماهیت ارتباط و دوستی میان رسول گرامی ﷺ و بچه‌های مسلمان را مشخص می‌کند. پیامبر ﷺ اجازه می‌داد که کودکان در محضر مبارکش حضور پیدا کنند. خود ایشان هم با مهربانی و شفقت با آنها رفتار می‌نمود به طوری که در کنار بچه‌ها می‌ایستاد و هرگاه با آنها برخورد می‌نمود به آنها سلام می‌کرد به همین خاطر بچه‌ها هم او را خیلی دوست داشتند.

۱- «الخلق کلهم عيال الله وأحبهم إلى الله أنفعهم لعیالهم»، به روایت ابن السنی، ۱/ ۵۵؛ نیز المشكاة، ۴۹۹۸.

۲- «یوصیکم الله فی أولادکم»، حاکم، ۳۰۳/۲.

۳- «ساووا بین أولادکم فی العطیة»، تاریخ بغداد، ۱۰۸/۱۱، تاریخ ابن عساکر، ۱۸۱/۶.

۴- «أتقوا الله واعدلوا فی أولادکم»، صحیح مسلم، ۱۳.

تاریخ هم هرگز لحظه^۱ وارد شدن پیامبر ﷺ به شهر مدینه را فراموش نمی‌کند که همین کودکان با صدای بلند سرود «طلع البدر علینا»^۱ را برای استقبال پیامبر ﷺ خواندند.

چیزی نگذشت که همین کودکان، بهترین سربازان و مجاهدان راه حق شدند و در رفتن به میدان جهاد و جنگ با کافران و مشرکان، با هم مسابقه می‌دادند. مثلاً هنگام آماده شدن برای نبرد «بدر» شب و روز نمی‌شناختند و کاملاً شیفته^۲ جهاد بودند همچنین هنگامی که کودکان از بیعت پدرانشان با رسول گرامی ﷺ در کنار درختی در حدیبیه مطلع شدند، سعی نمودند به هر صورتی که شده به خانه^۳ پیامبر ﷺ بروند و با او بیعت نمایند. پیامبر ﷺ هم با آنان بیعت کرد! لذا، در محضر پیامبر گرامی ﷺ کودکانی بودند که در حقیقت شاگردان مدرسه^۴ اسلامی عظیمی هستند که رسول خدا ﷺ آنها را تربیت نموده و خود او بهترین الگو و سرمشق آنها بوده است.

ناگفته نماند که پیامبر ﷺ به پدر و مادر آنها هم یاد داد که چگونه فرزندان^۵شان را تربیت نمایند به این خاطر همین کودکان مردان راستین و قهرمانان جاودانه شدند که هرگز نام و یادشان فراموش نمی‌شود.

خیلی سعادت‌مند و خوشبختم که این مجموعه داستان‌ها نوشته شده و بیشتر خوشحال می‌شوم اگر زمانی بدانم که کودکانمان به خواندن چنین داستان‌هایی علاقمند هستند و از آن استقبال می‌کنند و این شخصیت‌ها را سرمشق و الگوی زندگی خود قرار می‌دهند و راه آنان را می‌پیمایند.

عبدالنواب یوسف

۱- اولین مصراع شعر زیبا و قشنگی است که مردم مدینه برای استقبال از پیامبر ﷺ و همراه او یعنی حضرت ابوبکر صدیق^۶ خواندند. معنی آن هم این که: ماه شب چهارده (بدر) بر ما طلوع کرد (و).

عبدالله بن عباس، عالم اسلامی و مفسر قرآن کریم

قهرمان این داستان دانشمند و عالم اسلامی، مفسر قرآن کریم، عبدالله پسر عباس پسر عبدالمطلب پسر هاشم؛ پسر عموی حضرت محمد ﷺ است. پدرش ابوالفضل عباس پسر عبدالمطلب، دیرزمانی بود که مسلمان شده بود ولی آن را پنهان می‌کرد. در جنگ بدر همراه کافران و مشرکان به جنگ مسلمانان آمده بود. در آن روز پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «کسی عباس را نکشد زیرا او به اجبار همراه آنها آمده است». یکی از اصحاب به نام ابوالیسر کعب بن عمرو او را به اسارت گرفت. عباس هم در قبال آزادی خود مبلغی را به او پرداخت کرد و مکه برگشت.^۱

مادرش ام‌الفضل لبابه دختر حارث رضی الله عنهما بعد از خدیجه رضی الله عنها و قبل از شوهرش (عباس) اسلام آورد. او دومین زنی بود که اسلام آورده است. سی حدیث از پیامبر ﷺ روایت نمود، پیامبر ﷺ بعضی ظهرها در خانه‌اش استراحت می‌نمود. لبابه قبل از شوهرش عباس در زمان خلافت حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه وفات کرد.

خاله‌اش ام‌المؤمنین^۲ میمونه دختر حارث رضی الله عنهما زن پیامبر گرامی ﷺ در سال هفتم هجری با او ازدواج کرد. گفته شده او همان زنی است که خود را

۱- صفة الصفوة، ۵۰۷/۱.

۲- به هر کدام از زنان پیامبر ﷺ ام‌المؤمنین می‌گویند؛ یعنی مادر مؤمنان (و).

به پیامبر گرامی ﷺ بخشید، این آیه در مورد او نازل شد که: ﴿وَأَمْرًا مَّوْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ﴾.

«... و نیز زن مؤمنی که اگر خویشتن را به پیامبر بخشید...».

دوران تولد

اذیت و آزار مشرکان بر مسلمانان روز به روز شدت می‌گرفت تا جایی که قطعنامه‌ای را نوشتند و در آن بر قطع رابطه با مسلمانان و هرکس که از دین آنها راضی باشد یا با آنها همدردی نماید یا از آنها حمایت کند، رأی دادند. علاوه بر آن هیچ چیزی هم از آنها خریداری نشود. نه از آنها زن بگیرند و نه به آنها زن بدهند. هنوز این قطعنامه کاملاً نوشته نشده بود که مسأله محاصره مسلمانان در شعب بنی‌هاشم (ابی‌طالب) اجرا شد و مسلمانان حق خروج از آنجا را نداشتند. مشرکان نمی‌گذاشتند که مردم دیگر هم داخل آن شعب شوند و یا با آنها ارتباط داشته باشند.

لبابه هم با این که حامله بود همراه شوهرش عباس وارد شعب بنی‌هاشم شدند زیرا آنها هم از قبیله بنی‌هاشم و در این محاصره و تحریم با آنها شریک بودند. در این شرایط لبابه به خاطر ایمانی که به خدا و پیامبر گرامی ﷺ داشت تمام ناراحتی و درد حاملگی و سختی زندگی را تحمل کرد و این مصیبت‌ها و سختی‌ها را با جان و دل پذیرفت. هم‌صحبتی و همدلی‌اش با حضرت خدیجه رضی‌الله‌عنها بزرگترین عامل آرامشی بود تا بتواند بر مصائب و ناراحتی‌های دریاگونه خود مسلط باشد. علاوه بر آن حضرت خدیجه مقداری از غذا و پوشاکی که از طرف خویشاوندانش پنهانی برایش فرستاده می‌شد به لبابه می‌داد. هنگامی که درد زایمان او شروع شد، عباس رضی‌الله‌عنه نزد پیامبر ﷺ رفت و او را از جریان مطلع گردانید. پیامبر گرامی ﷺ

هم در جواب فرمودند: «شاید خداوند رویمان را به [تولد] پسری روشن گرداند»^۱.

وقتی دوران حاملگی لبابه به روزهای آخر خود رسید و علامت بیماری و سختی آن در چهره‌اش نمایان شد پیامبر ﷺ نزد لبابه آمد به او سلام کرد و فرمود: ام الفضل!

لبابه گفت: بله! امر بفرمایید.

پیامبر ﷺ فرمود: تو صاحب پسر می‌شوی!!

لبابه گفت: یا رسول‌الله! چگونه ممکن است در حالی که قریش با یکدیگر پیمان بسته‌اند که نباید زن‌ها بچه‌دار شوند.

آن حضرت فرمودند: همین که گفتم! هر وقت بچه متولد شد آن را نزد من بیاور.

بعد از مدتی بچه لبابه (ام‌الفضل) متولد شد، [و طبق سفارش پیامبر ﷺ] آن را در پارچه‌ای قرار داد و نزد پیامبر گرامی ﷺ رفت. پیامبر ﷺ هم نام او را عبدالله گذاشت و با آب دهانش به اطراف کام نوزاد مالید و فرمودند: «بچه را بگیر، مطمئن باش انسانی هوشیار و زیرک می‌شود».

لبابه مشغول شیر دادن و پرورش و تربیت عبدالله بود با این حال همیشه اوضاع مسلمانان را زیر نظر داشت. به ویژه هنگامی که حضرت خدیجه رضی الله عنها و ابوطالب از دنیا رفتند^۲ و اذیت و آزار قریش بیشتر شد.

۱- البدایة والنهائة، ۲۹۵/۸.

۲- در تاریخ اسلام به این سال، که در آن پیامبر ﷺ دو تن از بهترین یاوران خود یعنی حضرت خدیجه و ابوطالب را از دست داد عام‌الحرز؛ یعنی سال غم و اندوه می‌گویند (و).

لبابه همواره شوهرش را تشویق می کرد که همیشه در کنار برادرزاده اش یعنی حضرت محمد ﷺ باشد ولی او از ترس نابود شدن اموال و ثروتش که بین سران مکه پراکنده بود و فکر می کرد اگر مسلمان شدن یا دوستی خود با پیامبر ﷺ را اعلام کند دار و ندارش برباد می رود، این کار را نمی کرد.^۱

هجرت عبدالله

عبدالله بن عباس رضی الله عنه در حالی که کوچک و کم سن و سال بود از مکه به مدینه هجرت نمود. مادرش لبابه از شوهرش عباس درخواست نموده بود که به او اجازه هجرت به مدینه را بدهد.

حضرت عباس رضی الله عنه نامه ای به پیامبر گرامی ﷺ فرستاد تا از او برای هجرت لبابه و عبدالله به مدینه اجازه بگیرد. پیامبر ﷺ هم در جواب نامه فرمودند: عمو! همچنان که رسالت و پیامبری من آخرین رسالت ها می باشد، تو هم آخرین کسی هستی که به مدینه هجرت می کنی.

هنگامی که موعد هجرت فرارسید، حضرت عباس رضی الله عنه وسایل لازم را آماده کرد. خانواده اش هم برای هجرت آماده شدند ولی بیشتر از همه عبدالله منتظر دیدار و ملاقات پیامبر گرامی ﷺ و همنشینی با آخرین فرستاده خدا بود.

حضرت عباس و خانواده اش رضی الله عنهم از مکه خارج شدند وقتی به محلی به نام «جحفه»^۲ رسیدند، با پیامبر ﷺ و لشکرش که قصد فتح مکه را داشتند ملاقات کردند. حضرت عباس رضی الله عنه همراه پیامبر ﷺ و یارانش برای فتح مکه

۱- البدایة والنهایة، ۸ / ۲۹۵.

۲- جحفة : جایی است میان مکه و مدینه.

برگشت و همسر و فرزندانش را راهی مدینه نمود. لبابه تا آخر عمرش در آنجا سکونت نمود.

ابن عباس در خانه پیامبر ﷺ

عبدالله همراه مادرش در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود به مدینه هجرت کرد و از این که هجرت کرده خوشحال و شادمان بود چون دیگر در کنار حضرت محمد ﷺ بود، و با تیزی و تیزهوشی اش دریافته بود که رستگاری و خوشبختی در نزدیکی با محل نزول وحی (یعنی پیامبر ﷺ) می‌باشد. عبدالله در هر جا و مکانی که حضرت محمد ﷺ می‌رفت و در هر قدمی که برمی‌داشت مانند سایه همراه و ملازم ایشان بود تا بتواند از چشمه زلال علم و بردباری آن حضرت بهره‌مند گردد.

عبدالله ﷺ به همین مقدار که در مسجد و یا همراه اصحاب از محضر رسول اکرم ﷺ بهره‌مند شود اکتفا نمی‌کرد بلکه سعی می‌کرد در خانه نیز با او باشد و بدین ترتیب بیشتر اوقات خود را نزد خاله‌اش می‌مونه؛ همسر رسول خدا ﷺ می‌گذراند. در خانه پیامبر ﷺ، غذا می‌خورد و حتی شب‌ها آنجا می‌خوابید. در یکی از روزها حضرت محمد ﷺ دیر به منزل برگشته بود، مشاهده کرد عبدالله نزد خاله‌اش خوابیده است. رسول خدا ﷺ به می‌مونه فرمود: این بچه نمازش را خوانده است؟

می‌مونه رضی الله عنه فرمود: بله، یا رسول‌الله! نماز عشاء و دو رکعت دیگر را نیز خوانده است؟

خود عبدالله جریان آن شب را چنین تعریف می‌کند که:

«حرف‌های پیامبر ﷺ و خاله‌ام را می‌شنیدم، سپس دیدم پیامبر ﷺ تا پاسی از شب را دراز کشیدند و بعد از مدتی بلند شدند، وضو گرفتند، من هم

سریع از جا برخاستم و با باقیماندهٔ آبی که پیامبر ﷺ با آن وضو گرفته بود وضو گرفتم و رواندازم را به دور بدنم پیچاندم و در سمت چپ پیامبر ﷺ به نماز ایستادم. پیامبر ﷺ گوشم را گرفت و مرا به طرف راست خودش چرخاند. سپس هفت و یا پنج رکعت نماز وتر^۱ را برپا داشت و نمازش را قطع نمود و با یک سلام نماز را به اتمام رسانید».

همراهی و ملازمت عبدالله با پیامبر گرامی ﷺ به خاطر آرامش خاطر و وقت‌گذرانی نبوده بلکه هدف او یادگیری و آموختن راه و روش پیامبر اکرم ﷺ و هدایت‌های او بوده است.

شاهد ما هم این است که عبدالله بن عباس، مسلمانان را از چیزهایی از زندگی پیامبر ﷺ مطلع نموده که کسی جز او نمی‌توانست این کار را انجام دهد. عبدالله در تعریف گوشهٔ دیگری از راه و روش و تعالیم پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌گوید:

«شبى نزد خاله‌ام، ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها بودم و وقتی که پاسی از شب گذشت، دیدم رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شد، وضوی ساده‌ای گرفت و به اقامهٔ نماز پرداخت. من هم، چنین کردم و پشت سر پیامبر ﷺ به نماز ایستادم و تا آخر، ایشان را همراهی کردم. بعد از اتمام نماز پیامبر ﷺ به بسترش رفتند و شنیدم که اورادی^۲ را زیر لب زمزمه می‌کرد بعد از مدتی

۱- وتر یا وتر به معنی تاق در مقابل جفت است. نماز سنتی است که عدد رکعت‌های آن فرد است. حداقل آن یک رکعت و حداکثر آن یازده رکعت است. باقیات صالحات، محمد ربیعی، ج ۱، ص ۳۸۳ (و).

۲- آورد جمع ورد است و اصطلاحاً به معنی دعاها و آذکاری است که شخص مسلمان در اوقات معین و مشخصی آنها را می‌خواند (و).

مؤذن اذان صبح را سر داد و رسول گرامی ﷺ برای ادای نماز صبح راهی مسجد شدند. بدون این که وضو بگیرند» باز عبدالله می گوید:

«شبی نزد پیامبر ﷺ بودم، مشاهده کردم نیمه‌های شب از جایشان بلند شدند و وضو گرفتند و مقداری آب را هم به صورت ایستاده نوشیدند. با خود گفتم: به خدا قسم من هم باید آنچه را پیامبر ﷺ انجام داده، انجام دهم. سپس از جا برخاستم و وضو گرفتم و مقداری آب را ایستاده نوشیدم و پشت سر پیامبر ﷺ به نماز ایستادم پیامبر ﷺ به من اشاره کرد که در موازات وی یعنی در سمت راست او بایستم ولی من این کار را نکردم. هنگامی که نماز به پایان رسید. حضرت فرمودند: چرا در کنارم نایستادی؟ گفتم: یا رسول‌الله! شما از نظر من عزیزتر و بزرگوarter از آن هستی که در ردیف شما بایستم.

پیامبر ﷺ فرمودند: «پروردگارا! حکمت و دانش را به این نوجوان ارزانی دار»^۱.

دعای پیامبر ﷺ برای عبدالله

ابن عباس از زمانی که در شکم مادرش بود و حتی در دوران زندگی و نوجوانی مورد اهتمام و توجه حضرت محمد ﷺ بود. و برای صحت این گفته کافی است بگوییم: هرگاه پیامبر ﷺ عبدالله را می‌دید، دست بر سرش می‌کشید و می‌فرمود:

«خداوندا! او را در دین آگاه کن و تفسیر و تأویل قرآن کریم را به او یاد بده»^۱.

۱- «اللهم آتة الحكمة»، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۳۱۵.

و باز می‌فرمود:

«خداوندا! حکمت و تفسیر و تأویل قرآن را به او یاده بده»^۱.

و یا می‌فرمود:

«خداوندا! به او برکت عطا کن و او را از بندگان صالح خویش قرار ده»^۲.

حضرت محمد ﷺ به این اندازه هم اکتفا نمی‌کرد بلکه از لحاظ تربیتی و ارشاد و راهنمایی به او توجه زیادی داشت. گویی با نور و بصیرت نبوی خود، جایگاه و منزلت علمی و دینی آینده این نوجوان با استعداد را می‌دید. به طوری که می‌بینیم پیامبر گرامی ﷺ مبانی اسلام و ارکان ایمان را در حالتی که ابن عباس را در پشت خود بر روی چهارپایش سوار کرده بود، به او تعلیم می‌دهد و به این نوجوان با نرمی و لطافت می‌فرماید:

ای پسر! آیا می‌خواهی چند کلمه مفید که موجب پاداش الهی هستند به تو یاد بدهم؟

ابن عباس هم با شور و اشتیاق فراوان می‌گوید: بله، یا رسول‌الله!
آن حضرت می‌فرماید: خداوند را حفظ نما تا او هم تو را در حفظ خود نگهدارد (یعنی در انجام دادن دستورات الهی و آنچه و از آن نهی نموده است کوشا باش تا خدا هم حافظ و نگهدارنده تو در دنیا و آخرت باشد). به یاد خدا باش و او را نگهدار تا همیشه او را در برابر خود بیابی (همیشه خدا همراه تو باشد) خدا را در فراخی و خوشی بشناس (به یاد او باش) تا او هم در هنگام سختی‌ها تو را فراموش نکند. اگر درخواستی دارای فقط از خداوند طلب کن، و اگر استعانت و کمک می‌طلبی فقط از خداوند کمک

۱- «اللَّهُمَّ فَهِّهْ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوِيلَ».

۲- اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ وَتَأْوِيلَ الْقُرْآنِ.

۳- اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۹۶.

بخواه، و مطمئن باش اگر تمامی مردم جمع بشوند و بخواهند نفعی به تو برسانند، نمی‌تواند این کار را انجام دهند مگر آنچه که خداوند برایت نوشته باشد و اگر تمام مردم جمع شوند و بخواهند ضرری به تو برسانند اگر مقدر نباشد، کاری بیهوده انجام می‌دهند، زیرا قلم‌های سرنوشت برداشته شده و نامه‌ها خشک گردیده است. (یعنی دیگر تغییری نمی‌کند و تلاش بیهوده، فایده و نفعی برای انسان ندارد).^۱

پیامبر گرامی ﷺ در نهایت دلسوزی از ابن عباس نگهداری می‌کرد و گاهی او را همراه خودش به جاهای مختلفی می‌برد، عبدالله هم از این فرصت استفاده نموده و سؤالاتی را از پیامبر ﷺ می‌پرسید که نشانه قدرت فهم و ذکاوت او بود و پیامبر ﷺ هم بارها او را در آغوش گرفته و از صحبت‌های او خشنود می‌شد.

دیدن جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام

از زمانی که عبدالله بن عباس کودک کوچکی بیش نبود، خداوند سبحان یک سری کارهای غیر عادی (کرامت) را بر دست او واقع نمود. از کرامت‌هایی که برای عبدالله ظاهر شده، دیدن جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد. به نقل

۱- «يَا غُلَامُ، إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ أَحْفَظُ اللَّهُ يَحْفَظُكَ، أَحْفَظُ اللَّهُ مَجِدُهُ مُجَاهَكَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعْنَيْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ». سنن الترمذی، (۳۵۱۸)، و الحلیة، (ج ۱،

از خود عبدالله گویا ایشان دو بار جبرئیل علیه السلام را دیده است. خود او چگونگی دیدن جبرئیل را چنین بیان می کند که:

«روزی همراه پدرم نزد رسول خدا ﷺ بودیم. رسول گرامی ﷺ مثل این که کاری داشت و از پدرم پنهان می کرد. سپس من و پدرم از آنجا رفتیم. هنگامی که خارج شدیم، پدرم گفت: آیا تو هم احساس کردی که پسر عمویت از ما روی گردان بود و می خواست چیزی را پنهان کند؟ در جواب گفتم: ظاهراً با مردی زیر گوشی صحبت می کرد. پدرم گفت: مگر کسی هم آنجا بود؟ گفتم: بله!

سپس پدرم نزد پیامبر ﷺ برگشت و گفت: یا رسول الله! چند لحظه قبل کسی نزد شما بود؟ عبدالله می گوید: مردی پیش شما بوده و با شما در گوش ات حرف می زده است.

پیامبر گرامی ﷺ فرمود: عبدالله او را دید؟ گفتم: بله، قربان.

حضرت فرمود: آن مرد جبرئیل علیه السلام بود.^۱

اما دفعه دوم که جبرئیل را مشاهده کرده بود، زمانی بود که پدرش او را برای کاری نزد حضرت محمد ﷺ فرستاد. وقتی که عبدالله نزد پیامبر ﷺ رسید، متوجه شد مردی پیش پیامبر ﷺ است. ناچار برمی گردد و با پیامبر ﷺ در مورد کارش به خاطر حضور آن مرد حرفی نمی زند. عبدالله پدرش را در مورد این که مردی نزد پیامبر ﷺ بوده و او هم برگشته بدون این که در مورد آن کار حرفی بزند، باخبر کرد. بعد از مدتی عباس با پیامبر ﷺ ملاقات

می‌کند و در مورد جریان آن روز با پیامبر ﷺ صحبت می‌کند، که گویا مردی نزد شما بوده است و عبدالله هم برگشته و با شما حرف نزده است. حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «عمو! آیا می‌دانی که آن مرد که بود؟ عباس گفت: نه.

پیامبر ﷺ فرمود: آن مرد جبرئیل علیه السلام بود و پسر (عبدالله) تا وقتی که علم و دانش زیادی کسب نکند و بینایی‌اش را از دست ندهد نمی‌میرد^۱. بعدها گفته پیامبر ﷺ تحقق پیدا کرد و درست مرگش زمانی فرارسید که او دانشمند شایسته و مرد صالحی گردید و بینایی‌اش را هم از دست داد.

نبوغ زودرس

نبوغ عقلی عبدالله از همان کودکی ظاهر و آشکار بود و بعدها محقق گردید. او که به همراهی و ملازمت و هم‌صحبتی با رسول خدا ﷺ و نوشیدن آب چشمه زلال علم و حکمتش مفتخر شد، چگونه این نبوغ و برتری را پیدا نکند در حالی که پیامبر ﷺ شخصاً برای او دعا نموده که خداوندا! او را در دین آگاه و دانشمند گردان؟ و اولین چیزی که به شکم او وارد شده، آب دهان مبارک حضرت محمد ﷺ می‌باشد؟

از وقتی که عبدالله بزرگ شد و عمامه بر سرش نهادند، بزرگی و جلالت و عظمت و نورانیت علمی او آشکار شد. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه از جمله کسانی بود که به نبوغ و استعداد عبدالله پی برده بود و همیشه او را با وجود سن کمش با خود به جلسه بزرگان و ریش‌سفیدان صحابه می‌برد و او را در مجالس راه می‌داد، و همین امر باعث شده بود که اصحاب از این کار

شگفت‌زده شوند. روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه ابن عباس را همراه خودش به مجلس بزرگان صحابه برد. اصحاب و یاران پیامبر ﷺ گفتند: چرا این کودک (نوجوان) را به اینجا آورده‌ای؟ ما هم نوجوانان و کودکان هم‌سن و سال او داریم ولی آنها را همراه خودمان به این نوع مجالس نمی‌آوریم. حضرت عمر فرمود: این نوجوان انسانی بزرگوار و شریف است.

یک بار دیگر حضرت عمر، بزرگان و دانشمندان صحابه را در اجتماعی جمع نمود و ابن عباس را هم به آن اجتماع برد. ابن عباس می‌گوید: آن روز فهمیدم که فراخواندن من به آن اجتماع فقط برای آن است که فهم و درک من از مسایل را به آن جمع نشان دهند. حضرت عمر بن خطاب به حاضران فرمود: در مورد معنا و تفسیر گفته خداوند در سوره نصر چه می‌گویید که فرموده است؟

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۝ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ ۝ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝﴾ [النصر: ۱-۳].

«آنگاه که نصرت و پیروزی الهی فرارسد، و مردم را می‌بینی که گروه گروه به دین الهی درمی‌آیند، پروردگارت را سپاس و نیایش کن و از او آمرزش بخواه که او بس توبه‌پذیر است.»

عده‌ای از آنها گفتند: در این آیات به ما امر شده که حمد و ستایش خداوند را به جا آوریم و از او در هنگام پیروزی بر دشمنان، طلب بخشش و استغفار نماییم. عده‌ای هم ساکت بودند و جوابی نداشتند.

حضرت عمر به ابن عباس فرمود: آیا تو هم همین نظر را داری؟
 عبدالله رضی الله عنه فرمود: خیر، من چنین تفسیری از این آیه ندارم.
 حضرت عمر فرمود: پس نظر شما چیست؟

عبدالله گفت: تفسیر این آیات، فرارسیدن پایان عمر شریف رسول خدا ﷺ را بیان می‌کند.

حضرت عمر فرمود: به خدا قسم من هم همین رأی را از آیات سوره نصر استنباط کرده بودم^۱.

کوچکی و کم‌سنی (عبدالله) ابن عباس باعث شده بود که زبانش را از اظهار نظر و صحبت کردن در مجالس بزرگان صحابه نگهدارد. ولی حضرت عمر این نوجوان با استعداد و باهوش کم‌سن و سال اما دانشمند را در مجالس مهم شرکت می‌داد. روزی دیگر حضرت عمر ﷺ با جماعتی از اصحاب نشستند و در مورد «شب قدر» با هم گفتگو می‌کردند. مردی از آن جمع در مورد شب قدر حرف‌هایی زد ابن عباس هم ساکت نشسته بود. حضرت عمر فرمود: عبدالله، چرا ساکتی و چیزی نمی‌گویی؟ حرف بزن، کم‌سن و سال بودن تو را از اظهار نظر باز ندارد. عبدالله ﷺ فرمود: ای امیرالمؤمنین! همانا خداوند تک و تنها است و تک بودن را دوست دارد. روزهای دنیا بر هفت می‌چرخد^۲ و روزی و رزق ما در هفت روز به وجود آمده است. بالای سر ما هفت آسمان است. هفت زمین هم زیر پای ماست. سوره فاتحه هفت آیه است و در قرآن کریم از ازدواج با هفت دسته از نزدیکان نهی شده است، و رسول خدا ﷺ هفت بار دور کعبه طواف نموده، و بین صفا و مروه هفت بار باید رفت و آمد کرد. رجم شیطان و یا رمی جمرات با هفت سنگ می‌باشد. پس به نظر من شب قدر باید در هفت شب آخر ماه

۱- حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- اشاره به ایام هفته است (و).

رمضان باشد. حضرت عمر از این استدلال جالب تعجب نمود و فرمود: هیچکس با من در این باره موافق و هم‌رأی نبوده مگر این نوجوان^۱.

علاقه به علم و دانش

رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و پیش خدا بازگشت. در حالی که هنوز علم و دانش ابن عباس رضی الله عنه کامل نشده بود و میوه آن برای استفاده هر چه بیشتر هنوز نرسیده بود. عبدالله از مرگ رسول خدا ﷺ سخت در غم و اندوه فرورفت و در فراق پیامبر ﷺ گریه‌های آتشین سر می‌داد. اما اکنون پس از مرگ پیامبر ﷺ باید چه کار می‌کرد؟ او که علم و دانش را بسیار دوست داشت؛ دلباخته دانش آموختن و جمع‌آوری آن نزد رسول خدا ﷺ بود، آیا با رحلت پیامبر ﷺ دیگر دنبال کسب علم و دانش نرود یا این که آستینش را بالا بزند و راهش را ادامه دهد؟

ابن عباس راه دوم را انتخاب نمود زیرا مدت زیادی بود که به فضل علم و دانش و ارزش علما پی برده بود. اولین اقدام ابن عباس یاد گرفتن خواندن و نوشتن بود تا از این بتواند مطالبی را که از بزرگان صحابه می‌شنید، جمع‌آوری نماید.

خودش می‌گوید: وقتی که رسول خدا ﷺ دارفانی را وداع گفت به یکی از مردان انصار^۲ گفتم: بیا با هم از این همه اصحاب رسول خدا ﷺ علم و دانش فراگیریم.

۱- حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- انصار: به دسته‌ای یاران پیامبر ﷺ گفته می‌شود که در مدینه از پیامبر ﷺ و مهاجران استقبال و حمایت نمودند و آنها را در راه تبلیغ دین اسلام یاری دادند (و).

آن مرد انصاری در جواب گفت:

عبدالله! به خدا خیلی جای تعجب و شگفتی است. فکر می‌کنی با وجود این همه اصحاب پیامبر ﷺ، مردم به تو احتیاج دارند؟

عبدالله آن مرد را ترک کرد و خود به تنهایی تحقیق دربارهٔ مسایل شرعی، با استفاده از پیروی از بزرگان صحابه را شروع نمود.

عبدالله می‌گوید: اگر مطلع می‌شدم که شخصی حدیثی یا روایتی را از رسول گرامی ﷺ شنیده است به در خانه‌اش می‌رفتم، اگر می‌دانستم که در حال استراحت است عباى خود را جلوی در خانه‌اش پهن می‌کردم و منتظر می‌نشستم در حالی که گرد و غبار بر سر و صورتم پاشیده می‌شد تا وقتی که آن شخص از منزلش خارج می‌شد و مرا می‌دید.

می‌گفت: ای پسر عموی رسول خدا ﷺ، اینجا چه کار می‌کنی؟ چه می‌خواهی؟

می‌گفتم: حرف‌هایی را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای دوست داشتم آنها را از زبان خودت بشنوم.

می‌گفت: چرا کسی را دنبال نفرستاده‌ای تا خودم نزد شما بیایم؟
می‌گفتم: بهتر آن است که من نزد شما بیایم زیرا من به دنبال علم و دانش هستم. در حالی که آن شخص مرا نزد پیامبر ﷺ می‌دید و می‌دانست که من از نزدیکان و خویشاوندان رسول خدا ﷺ هستم.

به این ترتیب، عبدالله در جمع‌آوری و کسب دانش و طلب آن هیچ تکبر و غروری نداشت. از هرکس که می‌دانست علمی یا دانشی دارد، چه بزرگ و چه کوچک، آزاد یا برده می‌آموخت و دیگر نمی‌پرسید که این فرد کوچک است یا بزرگ و یا ارباب است یا نوکر. مثلاً یک بار الواحی را در دست گرفته بود و می‌خواست حالات پیامبر ﷺ را بنویسد، از ابورافع خدمتگزار رسول

خدا ﷻ در مورد گفتار و کردار پیامبر ﷺ در محیط خانه پرس و جو می‌کرد و آنچه را از ابورافع می‌شنید بر روی آن لوح‌ها یادداشت می‌نمود. همین دقت و تلاش‌های ابن عباس برای کسب علم و دانش، ابن مسعود ﷺ را چنان کرد که در مورد ابن عباس بگوید: «اگر عبدالله بن عباس در حیات پیامبر گرامی ﷺ هم‌سن و سال ما بود، هیچکس نمی‌توانست به پای او برسد».

بردباری علما و دانشمندان

وقتی که خورشید طلوع می‌کند ناچار باید به طرف اطراف خود نور و روشنایی ببخشد و زمین هم اگر سیراب شود باید از آن سبزه و گل و گیاه برآید. قلب هم همین‌طور است یعنی اگر ظرف علم باشد باید از آن علم و بردباری تراوش کند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه هم دانشمندی عابد و انسانی بردبار و پرهیزگار بود و حلم و بردباری در تمام گفتار و کردارش آشکار بود. چگونه این‌طور نباشد در حالی که او در خانه و دامن رسول خدا ﷺ پرورش یافته است. به عنوان مثال، ابن بریده تعریف می‌کند که: «مردی به عبدالله بن عباس ناسزا گفت. عبدالله گفت: تو به من ناسزا گفتی در حالی که من چیزهایی دربارهٔ آیات قرآن می‌دانم که دوست دارم همهٔ مردم آنها را بدانند. وقتی که می‌شنوم که یکی از حاکمان مسلمان با عدالت رفتار و حکم می‌کند خوشحال و شادمان می‌شوم در حالی که شاید هیچ وقت هم احتیاجی به آن حاکم نداشته باشم و وقتی که می‌شنوم در جایی باران باریده خیلی

خوشحال می‌شوم که دیگر نیازی به من نیست تا برای باران باریدن، دعا کنم»^۱.

این است رفتار و اخلاق عبدالله رضی الله عنه و بردباریش که حتی در مقابل فحش و ناسزا هم جز با حلم و بردباری و علم عکس‌العمل نشان نمی‌دهد، این رفتار او در تمامی شئون زندگیش نمایان بود. از «میمون بن مهران» روایت شده که فرمود: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: هرگاه از دوست و برادری چیز زشت و ناخوشایندی به من رسیده باشد با یکی از این سه حالت با او برخورد کرده‌ام.

اگر از لحاظ منزلت، بالاتر از من بود، ارزش او را در نظر می‌گرفتم. اگر هم‌تراز و مانند من بود با احترام با او رفتار می‌کردم و اگر منزلتش پایین‌تر از من بود به او توجه و عنایت بیشتری می‌کردم. و بعد فرمود: این خو و رفتار من است اگر کسی از این رفتارم خوشش نمی‌آید یا روی گردان است، زمین خدا بزرگ است (و می‌تواند از پیش من برود)^۲.

جهاد و مبارزه او

توجه به علم و دانش و نیز پرهیزگاری و پاکدامنی عبدالله باعث نشد که او جهاد و مبارزه در راه خدا را فراموش کند. بلکه این‌ها باعث شد تا او با جان و دل به میدان جنگ و میان چکاچک شمشیر و جایی که خون‌ها سرازیر می‌شود و افراد در خون می‌غلطند وارد شود. در جهاد و مبارزه نیز برای ما نمونه و الگویی بود که می‌توان از او پیروی و تقلید کرد. از جنگ‌ها و غزوات هیچ وقت شانه خالی نمی‌کرد و از شرکت در آنها خودداری

۱- صفة الصفوة، ج ۱، ص ۷۵۳.

۲- صفة الصفوة، ج ۱، ص ۷۵۴.

نمی‌نمود، بلکه حتی در بیشتر جنگ‌های بیرون از جزیره‌العرب نیز مشارکت داشت. مثلاً در فتح مصر که به رهبری و فرمانروایی «ابن اسعد بن ابی‌سرح» در سال ۲۷ هجری انجام شد، شرکت داشت. همچنین در غزوه طبرستان، هنگامی که اهل آن دیار پیمانی را که در زمان حضرت عمر بن خطاب با آن حضرت بسته بودند، شکستند، شرکت کرد.

بار دیگر همراه حضرت علی رضی الله عنه و به ویژه در جنگ جمل و صفین و جنگ خوارج و در مناظره و گفتگو با آنها نیز حضور چشمگیر و مهمی داشته است.

در سال ۴۶ هجری قمری در زمان یزید بن معاویه در جنگ با رومی‌ها شرکت نمود. در این جنگ، لشکر مسلمانان در این سرزمین‌ها نفوذ کردند و به قسطنطنیه رسیدند. در این جنگ‌ها که ابن عباس شرکت می‌کرد بزرگانی از قبیل ابن عمر، ابن زبیر رضی الله عنه هم شرکت داشته‌اند.

جهاد ابن عباس فقط با شمشیر نبود بلکه با زبان و سخنانش نیز در جبهه‌های جنگ حضور گسترده‌ای داشته است. مثلاً در مناظره و گفتگو با خوارج که علیه حضرت علی رضی الله عنه شورش کرده بودند با آنها مبارزه نمود همچنین در راهنمایی و ارشاد حکمرانان و فرمانروایان زمان خود و نیز کسانی که از حکم خلیفه مسلمانان خارج می‌شدند کوتاهی نمی‌کرد.

در ترساندن و تشویق مردم به کارهای خوب و نیکو و دوری از کارهای خلاف دستورات خداوند نیز تلاش می‌کرد و در رابطه با جریاناتی که بر سر حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما پیش آمد با معاویه پسر ابوسفیان و مسأله عبدالله بن زبیر با دولت اموی اظهار نظر و عرض اندام کرده است. رحمت و درود خدا بر این صحابی بزرگ که نمونه کاملی از یک مجاهد بوده است.

عبادت و پرهیزگاری عبدالله

عبدالله نه فقط پیشوای دانشمندان و رهبر پرهیزگاران بود، بلکه از زمانی که در خانه رسول خدا ﷺ بود جنگجو و مبارز مشهور میان پارسایان و عارفان نیز بود. خانه پیامبر گرامی ﷺ اولین مدرسه و پرورشگاه او بود که در آنجا اصول و روش عبادت و پرهیزگاری و زهد را آموخت، لذا چگونه یکه‌تاز این کار و این راه نباشد در حالی که در دامن پیامبر گرامی ﷺ و توسط خود او پرورش و تعلیم یافته است؟

ابن ابی‌ملیکه گفته است: از مکه تا مدینه همراه ابن عباس بودم هر شب که برای استراحت اتراق می‌کردیم نیمه‌های شب از خواب بیدار می‌شد و مشغول تلاوت قرآن و نماز خواندن و تسبیح و ذکر خدا می‌شد. عبدالله برای اینکه فرصت عبادت و ستایش و پرستش خداوند عزوجل را از دست ندهد همه چیز خودش را فدا می‌کرد.

وقتی که ابن عباس نابینا شد بعضی از اطباء که در این امر تخصص داشتند به او گفتند: اگر پنج روز نماز را به صورت ایستاده بخوانی، می‌توانیم بیماریت را معالجه کنیم.

عبدالله ﷺ در جواب به آنها فرمود: «به خدا قسم حتی یک رکعت را هم اینگونه نمی‌خوانم. چون به من گفته شده که اگر کسی که یکی از نمازهایش را عمداً ترک نماید خدا را بعد از مرگ در حالی ملاقات می‌کند که از او خشمگین و ناراحت است».

بدین ترتیب، عبدالله انسانی بود که اشک‌هایش از ترس خداوند فوراً سرازیر می‌شد تا اندازه‌ای که به خاطر همین اشک ریختن زیاد، خط‌هایی زیر چشمانش نقش بسته بود.

طاووس گفته است: «هیچ کسی را به اندازه ابن عباس ندیده بودم که دستورات خدا را بزرگ بشمارد. تا جایی که اگر می‌خواستیم (او را به خاطر بیاورم تا) گریه کنم، به گریه می‌افتادم.»

ابورجاء گفته است: «جای گریه ابن عباس بر گونه‌هایش مانند اثر بندهای کفش بر روی پا معلوم بود.»

شعر و شاعری

اگر بگوییم دانش و آگاهی ابن عباس فقط در محدوده علوم قرآنی و مسایل فقهی و تاریخ و حسب و نسب محدود نمی‌شده چیز گزافه‌ای نگفته‌ایم. چرا که او از شعر و شعرا و لغت و تاریخ عرب شناخت و آگاهی کافی و تسلط عجیبی داشته است.

روزی عده‌ای با هم نشستند و در مورد شعر و شعرا گفتگو و بحث می‌کردند. حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه هم در میان آنها بود.

آن حضرت فرمود: بهترین شاعر چه کسی بوده است؟

هر یکی، فردی را نام برد یکی می‌گفت: امرؤ القیس و دیگری می‌گفت: نابغه.

در این موقع عبدالله بن عباس وارد آن مجلس شد و حضرت عمر فرمود: صاحب نظر و متخصص شعر و شعرا هم از راه رسید. سپس فرمود: عبدالله چه کسی بهتر از همه شعر سروده است؟

عبدالله فرمود: زهیر بن ابی سلمی.

آن حضرت فرمود: چند بیتی از شعر او را برایمان بخوان.

عبدالله هم چند بیت از اشعار او را خواند.

پاسخ ابن عباس به پرسش‌های پادشاه روم

ابن عباس رضی الله عنهما به خاطر دانش و آگاهی‌اش بر مسایل مختلف، جایگاه والایی نزد معاویه بن ابوسفیان داشت. معاویه رضی الله عنه با او به احترام رفتار می‌نمود و اهمیت زیادی برای او قایل بود به طوری که مسایل و مشکلات دشوار و حیرت‌آور را با او مطرح می‌کرد و او را در جریان امور می‌گذاشت. خورشید علم و معرفت ابن عباس رضی الله عنهما زمانی تابیدن گرفت و تاریکی و ظلمت را روشنی بخشید که پادشاه روم نامه‌ای پر از سؤالات سخت و دشوار را برای مسلمانان و بخصوص برای معاویه رضی الله عنه فرستاد تا آنها را امتحان کند و به آنها بفهماند که هنوز در ابتدای راهند.

پادشاه روم در آن نامه از معاویه هفت سؤال پرسیده بود به این صورت:

- خوشایندترین سخن نزد خداوند عزوجل چیست؟
- محترم‌ترین بندگان نزد خداوند چه کسی است؟
- گرمی‌ترین کنیزان نزد خداوند عزوجل کیست؟
- چهار چیز که روح دارند ولی در رحم نبوده‌اند، کدامند؟ (به صورت استثنایی خلق شده‌اند).

- کدام گور صاحبش را با خود حرکت می‌داد؟

- چه مکانی است که غیر از یک بار خورشید در آن طلوع نکرده است؟

- رنگین کمان و کهکشان چیست؟

هنگامی که نامه به دست معاویه رضی الله عنه رسید، آن را خواند. به سختی و دشواری آن پی برد. لذا آن را برای دانشمند اسلامی و امام و پیشوای دنیا و قلۀ محکم علم و دانش، یعنی عبدالله بن عباس فرستاد. چون جز او کسی نمی‌توانست به این نوع سؤالات جواب دهد.

وقتی نامه به دست ابن عباس رضی الله عنهما رسید، پاسخ یکایک سؤالات را چنین داد:

- خوشایندترین سخنان نزد خداوند: «سبحان الله، الحمد لله، ولا إله إلا الله، والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله» است.^۱

- محترم‌ترین بندگان خداوند، آدم علیه السلام است، زیرا خداوند خود او را آفرید و از روحش در او دمید و به فرشتگان هم امر کرد در برابر او سجده نمایند و تمامی اسامی را هم که مورد نیاز بودند به او یاد داده است.

- محترم‌ترین کنیزان خدا مریم دختر عمران (مادر عیسی علیه السلام) است.

- چهار چیزی که در رحم نبوده‌اند: حضرت آدم علیه السلام، حوا، عصای حضرت موسی علیه السلام و قوچ ابراهیم علیه السلام است که به جای حضرت اسماعیل علیه السلام قربانی شد.

- قبری که صاحبش همراه خود می‌برد، نهنگی بود که حضرت یونس علیه السلام را بلعیده بود.

- جایی که غیر از یک بار آفتاب را ندیده است، دریایی بود که حضرت موسی علیه السلام قوم خود را از آن عبور داد.

- رنگین کمان هم برای اهالی زمین امنیت و آسایش است و مانع غرق شدن آنان می‌شود.

- کهکشان هم دری است در آسمان.

۱- «خداوند از عیب و نقص منزّه است، شکر و سپاس خاص خداست و هیچ معبود به حقی جز خداوند وجود ندارد و خداوند بالاتر و والاتر از همه است و حول و قوه‌ای بدون خدا وجود ندارد».

هنگامی که پاسخ‌ها به پادشاه روم رسید و دید که همه آنها صحیح هستند، گفت: به خدا قسم! این جواب‌ها مال معاویه و از سخنان او نیست، این جواب‌ها مال کسی است از خاندان پیامبر^۱.

تواضع و قدرشناسی

هرکسی که راه علم و دانش را بیامید و آداب و روش آن را یاد گرفته و با اهل علم و دانشمندان نشست و برخاست داشته باشد باید از آنها قدردانی کند و در مقابل آنها تواضع نماید و به نزدیکی با آنها و شنیدن سخنانشان عادت کند.

ابن عباس رضی الله عنهما با وجود خویشاوندی که با پیامبر ﷺ داشت و دارای بزرگواری و علم و دانش بود، نمونه و سرمشق خوبی برای کسانی است که بعد از او می‌آیند، تا ببینند چگونه از دانشمندان و صاحبان فکر قدردانی کرده و نهایت تواضع و فروتنی را در حضورشان داشته است.

عبدالله بیشتر اوقات، همراه زید بن ثابت رضی الله عنه بود و از جایگاه علمی او کاملاً آگاهی داشت، به همین خاطر از او تجلیل و قدردانی می‌نمود و او را مورد احترام قرار می‌داد و همیشه خود را به او نزدیک می‌کرد تا از اندوخته‌های علمی و فضایل اخلاقی و معنوی او استفاده کند.

یک بار عبدالله پیش زید بن ثابت رضی الله عنه رفت. افسار اسب او را برایش نگاه داشت، زید هم او را از این کار منع نمود ولی عبدالله فرمود: به ما امر شده که با دانشمندان خود اینگونه رفتار نماییم (یعنی نسبت به آنها نهایت احترام و خدمتگزاری انجام شود).

۱- حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۳۲۱ و البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۰۳.

زید گفت: دستانت را به من نشان بده، وقتی که عبدالله دستش را به او نشان داد زید دستهایش را گرفت و بوسید و فرمود: به ما هم امر شده است که با خویشاوندان و نزدیکان پیامبر اسلام ﷺ اینگونه رفتار نماییم.

هر وقت ابن عباس به خانه زید می‌رفت می‌گفت: باید به سوی علم و دانش رفت نه اینکه منتظر شد که او به سوی تو بیاید. منظورش این بود که چون زید عالم و دانشمند بزرگی بود می‌بایست به خدمت او رفت و از او علم آموخت نه اینکه منتظر شد او به سوی مردم برود و آنها را آموزش دهد.

ابن عباس معتقد بود زید بن ثابت از دانشمندان بزرگ و دارای علم و دانش زیادی است می‌گفت: بیشتر یاران و شاگردان حضرت محمد ﷺ بر این باور بوده و هستند که زید دارای توانایی و قدرت علمی زیادی است.

زمانی که زید بن ثابت از دنیا رفت عبدالله بسیار اندوهگین و غمناک و دردمند شد و بر قبرش ایستاد و کارهای پسندیده و نیکوی او را برای دیگران برمی‌شمرد و گریه کرد. و فرمود: اگر کسی بخواهد که بدانند چگونه علم و دانش را از انسان می‌گیرند، ببینند که اینطور علم از زمین گرفته می‌شود یعنی با مرگ علما و دانشمندان اسلامی.

تعریف و تمجید یاران پیامبر ﷺ و تابعین از ابن عباس

خداوند عزوجل موهبت نادر و قدرت کمیاب و فکر ژرف‌نگر و حاضر جوابی و علم بسیار زیاد و فراوانی به عبدالله بن عباس بخشیده بود. به طوری که در موردش گفته شده که او مانند زنبور عسلی بود که دور هر گلی می‌چرخید، تا بعداً از آن شراب خالص و لذیذ و خوشمزه‌ای را بگیرد.

به راستی عبدالله به حق شایسته آن است که از او ستایش و تمجید و تجلیل شود. چون امام، پیشوا و دریایی از علم، و دانشمند و مفسر قرآن بود.

او همیشه در راه علم و دانش رهسپار بود. شهادت و گواهی صحابه دال بر این گفته‌ها است.

سعدبن ابی وقاص می‌فرمود: کسی را سریع الفهم و هوشیار و عاقل و عالم و بردبار از ابن عباس ندیده‌ام^۱.

عبدالله بن عتبه هم می‌گفت: با مرگ ابن عباس مردم از چند چیز محروم شدند؛ از علم و دانشی که از گذشتگان به او رسیده بود و فقه و فهمی که به رأی و نظر او نیاز داشت. و نیز حلم و بردباری او، و خویشاوندی او با پیامبر ﷺ و سخاوتمندی‌اش. و هیچ کسی را آگاهتر و داناتر از عبدالله در مورد احادیث رسول گرامی ﷺ و قضاوت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و حوادث گذشته ندیده‌ام او انسانی آگاه و تیزبین بود و هنگامی که شبانه در مجلس درسش حاضر می‌شدیم تمام شب را یا در مورد شرح غزوات^۲ و یا در مورد نسبت و یا در مورد شعر و شعرا سخن می‌گفت.

ابووائل هم گفته است: وقتی که عبدالله بن عباس امیر و کاروان‌دار موسم حج بود برای ما سوره نور را آیه به آیه می‌خواند و تفسیر می‌کرد، سپس به خود می‌گفتم: مانند این مرد را در هیچ جا ندیده و نشنیده‌ام و اگر غیر مسلمانان از علم و آگاهی این مرد خبر داشتند فوراً ایمان می‌آوردند.

مسروق هم فرموده است: وقتی که ابن عباس را دیدم گفتم: زیباترین مردم است، و وقتی که سخنرانی کرد گفتم: فصیح‌ترین مردم است، و هنگامی که سخن گفت، گفتم: آگاهترین مردم است.

۱- البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۰۰.

۲- غزوات؛ جمع غزوه، در اصل به معنی جنگ است اما در اصطلاح به معنی جنگ‌هایی است که خود پیامبر ﷺ فرمانده آنها بوده است (و).

سپس گفته است: سه بار قرآن را با او ختم کردم و به هر آیه‌ای که می‌رسیدم سبب نزول و کیفیت آن را از او می‌پرسیدم. قاسم بن محمد گفته است: در مجلس ابن عباس هرگز چیز بی‌هوده و باطلی ندیدم.

طاووس هم گفته است: نزدیک به پانصد تن از صحابه را ملاقات نمودم و هنگامی که در چیزی اختلاف پیدا می‌کردند منتظر می‌شدند تا ببینند نظر و رأی ابن عباس در آن موضوع چیست؟ ابوملیکه گفته است: مجاهد را دیدم در حالی که اوراقی در دست داشت در مورد تفسیر آیات قرآن از ابن عباس سؤال می‌کرد. ابن عباس به مجاهد می‌گفت: بنویس... تا جایی که در مورد تمام سوره‌ها و آیات قرآن از او سؤال نمود.^۱

عروه بن الزبیر فرموده است: مثل و مانند ابن عباس را هرگز ندیده‌ام. سعید بن المسیب نیز گفته است: ابن عباس آگاهترین و عالمترین مردم بود.

سعید بن جبیر هم گفته است: اگر ابن عباس در هنگام صحبت کردنش به من اجازه می‌داد که سرش را ببوسم، این کار را می‌کردم.^۲ مجاهد هم فرموده است: به ابن عباس به خاطر علم و دانش فراوان و زیادش، دریا می‌گفتند.

۱- البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۳۰۰-۳۰۱ و نیز ج ۹، ص ۲۲۴.

۲- البدایة والنهائة، ج ۹، ص ۹۷.

درگذشت ابن عباس

هنگامی که سن ابن عباس بالا رفت، و دید که شعلهٔ اختلاف میان مسلمانان زبانه می‌کشد از آنها کناره‌گیری نمود و در شهر طائف سکنی گزید تا بقیه حیات خود را در آن شهر مرتفع و خوش آب و هوا بگذارند. باز در آنجا هم مردم و شاگردان و دوستان علم، از گوشه و کنار پیش او می‌آمدند. اوضاع به همین منوال می‌گذشت تا اینکه نابینا شد و در حدود هفتاد و چند سالگی روحش به ملکوت اعلیٰ پیوست. مردم هم از مرگ او اندوهگین و غمناک شدند.

میمون بن مهران گفته است: در تشییع جنازهٔ ابن عباس در طائف حضور داشتم هنگامی که تابوت او را گذاشتند تا نماز میت و جنازه بر وی خوانده شود، پرنده‌ای سفید آمد و وارد کفنش شد دنبالش را گرفتند ولی آن را نیافتند.

بعد از اینکه او را در قبر نهادند و خاک بر رویش ریختند صدایی شنیده شده که می‌گفت:

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿٢٨﴾

﴿فَادْخُلِي فِي عِبْدِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾ [۲۷-۳۰].

«هان ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت در حالی که تو از او خشنودی و از تو خشنود است، بازگرد. و در زمرهٔ بندگان من در آی، و به بهشت من وارد شو».